

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)  
علمی - پژوهشی  
سال پنجم - شماره دوم - تابستان ۱۳۹۱ - شماره پیاپی ۱۶

## ترکیبات زبانی مرتبط باخشم و خروش در دیوان چند تن از شاعران مشروطه و تحلیل اجتماعی آن (ص ۲۴۵ - ۲۴۹)

عبدالرضا سیف<sup>۱</sup>، فهیمه اسدی (نویسنده مسئول)<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۱۱/۳  
تاریخ پذیرش قطعی: ۹۱/۳/۲۰

### چکیده

بخشم و خروش، ویژگی اصلی شعر مشروطه است، که شعرا صبغه‌ای از حماسه میبخشد، در این مقاله به بررسی شعر مشروطه با تمرکز بر اشعار ایرج، از این منظر پرداخته شده و این هدف از راه ترکیبات زبانی تحقق یافته است. دلایل اجتماعی حضور یا عدم حضور این ویژگی نیز بیان شده. نخستین نوآوریها و تغییرات اساسی در شکل و قالب شعر فارسی از دوره مشروطیت آغاز میگردد و این دوره را میتوان مقدمه تاریخی شعر نو به حساب آورد.

### کلمات کلیدی

ایرج میرزا، طبقه اجتماعی، اقتصاد، خشم و خروش، ترکیبات زبانی، ساختار در شعر

۱. استاد دانشگاه تهران

۲. دانشجوی دکتری ادبیات فارسی دانشگاه تهران [asadiasadi97@gmail.com](mailto:asadiasadi97@gmail.com)

## ۱- مقدمه

اگرچه دوره مشروطه، فاصله زمانی کوتاهی را در بر می‌گیرد؛ یکی از مهمترین ادوار ادب فارسی محسوب می‌شود و اهمیتش تابان حداست که ادب فارسی را به دو دوره پیش و پس از مشروطه میتوان تقسیم کرد و آن اهمیت، به سبب تحولی است که عرصه نثر و حوزه شعر، هر دو را شامل می‌شود. نخستین نوآوریها و تغییرات اساسی در شکل و قالب شعر فارسی از این دوره آغاز می‌گردد و این دوره را میتوان مقدمه تاریخی «شعرنو» به شمار آورد. دوره مشروطه، فاصله زمانی سالهای ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۴ هجری شمسی است. تعلق شاعران بزرگی مانند ایرج میرزا و ملک الشعرای بهار به این دوره، حاکی از اهمیت آن است. با توجه به اینکه: «شعر گره‌خوردگی عاطفه و تخیل است که در زبانی آهنگین شکل می‌گیرد.» (ادوار شعر، شفیع کدکنی، ص ۱۱) شعر دارای پنج عنصر عاطفه، تخیل، زبان، آهنگ و شکل است، از عناصر فوق، عنصر زبان و از عنصر زبان، ترکیبات وصفی و اضافی نو بررسی شده است. به این ترتیب که نخست، «ترکیبات وصفی و اضافی نو» «کل» دیوان‌های «ایرج، عارف، عشقی و فرخی» را به عنوان یک عنصر «ساختاری» در شعر این شاعران، استخراج کرده و سپس ترکیبات مرتبط با خشم و خروش را در مقایسه با کل ترکیبات آن دیوانها سنجیده و آنگاه نتیجه را بصورت درصد، بیان کرده‌ام؛ سپس این ترکیبها را با ترکیبهای گروه مقابل معنای خود، یعنی ترکیبات غنایی مقایسه کرده و از این راه میزان تمرکز هر شاعر را بر خشم و نبرد یا عشق و غنا نشان داده‌ام. در واقع این ترکیبات را «نشانه» خشم یا غنا در این متون در نظر گرفته‌ام. سرانجام ایرج را از این منظر با چهار شاعر دیگر مقایسه کرده، نتیجه را در جداول مجزا باز نمودم و این آمارها را در نهایت، مبنای تحلیلهای اجتماعی قرار دادم.

۲-۱ ایرج میرزا: ملقب به «جلال الممالک» که در چند جای دیوان «جلال» تخلص کرده؛ در سال (۱۲۵۱ ه.ش.) در تبریز زاده شد. او فرزند «غلامحسین میرزای قاجار» متخلص به «بهجت» است و نوه «ملک ایرج» متخلص به «انصاف» بن فتحعلی شاه. (از صبا تانیماء، آیین پور، ۷۲) «پروفیسورن. مار، خاورشناس روسی اورامردی لاغراندام، سیه چرده و متوسط القامه میخواند» (برکران بیکران، ص ۱۰۸) و وحید دستگردی هم او را «از گروه شاعران مقلین خوانده است.» (شرح احوال ایرج، دهباشی، ص ۲۹) ملک الشعرای بهار، به او سعدی نو لقب میدهد «سعدی نو بود و چون سعدی به دهر/شعر نو آورد ایرج میرزا»

۱. «گوید جای «جلال» خالی و آنگاه لذت آن بوسه را به من ببراند» (ایرج، دیوان، ص ۱۷۶)

(دیوان، بهار ۱۱۱۲) یا «بی تو رندی و نظربازی مرد/راستی سعدی شیرازی مرد» (همان/۸۶۹)

او شاعری خوش قریحه، طناز، فاضل و ادیب است: «من چو براسب سخن دانی سوار آیم بود/همرکابم فرخی و همعنانم عنصری» (دیوان، ایرج، ص ۲۰۵) <sup>۱</sup> چنانکه در دیوان اشاره کرده، عالم به پنج زبان است؛ به علاوه، به ادب فارسی و عربی مسلط است و خطی نیکو دارد. <sup>۲</sup> به سفرهای داخلی و خارجی بسیار هم رفته است، از جمله در سال ۱۳۱۸ ه.ق. به همراه قوام السلطنه (احمد قوام، نخست وزیر ایران، ۱۲۴۹-۱۳۳۴) به اروپا رفته است. از اشاراتی که در دیوانش مکرر است، به شاهزادگی خود مفتخر است: «نسب از دوده قاجار برم میباید/فکر خوشرویی از دوده قاجار کنم/ حضرت والا گویند و نویسند مرا/حفظ این مرتبه باید که بسیار کنم/من از ابناء ملوکم نتوانم که سلوک/با پسر مشدی ولگرد و لنگار کنم» (دیوان، ایرج، ص ۳۸) سرانجام چهارماه پس از سقوط سلسله قاجار، در سال ۱۳۰۴ هـ ش برابر با ۱۳۴۴ ق) به عارضه سخته درگذشت.

## ۲- طبقه اجتماعی ایرج میرزا

«ماک ایور (Robert Morrison maciver)، کهنترین طبقه اجتماعی را طبقه بندی دو تایی میداند. مارکس Marx با تقسیم هر جامعه به طبقه ثروتمند و طبقه رنجبر از همین روش پیروی کرده است.» (ساموئل کینگ، جامعه شناسی، ۳۷۵) در ایران به علل و عوامل متعدد «بازرگانی و تجارت» رونق نداشته است، بنابراین طبقه متوسط ثروتمند (بورژوا)، هرگز به معنای واقعی شکل نگرفته است و خواص جامعه، محدود به حکام و وابستگان به آنان بودند. خیل بیشمار شاهزادگان و خویشاوندان شاه هم که به عنوان والی، فرمانروایی ولایات

۱. الا موت بیاع فاشتریه/ فهذا العیش ما لا خیر فیه (ص ۷۵) یک نثر تو بهتر ز مقامات حمیدی/ یک نظم تو خوشتر ز غزل های سنایی/ این بیت ز صدر الشعرا ی پدر خویش/ ارم به مدیح تو در این چامه گویی/ بر حاشیه مانده فضل تو باشد/ کشکول گدایی به کف شیخ بهایی/ فخر الشعرا خواندی در عید عزیزم / دیدی چو مرا داعیه مدح سراپی/ چون وعده مهدی خان عمر تو مطول/ چون آرزویم دولت تو باد بقایی/ استاد منوچهری خوش گفت بدین وزن / ای ترک من امروز نگوئی به کجایی؟ (دی.ان.ص ۵۸) نخواندی این که گفت ابن قلاسی/ الا سار الهلال فصار بدرأ (ص ۴۳) گر بر اطلال و دمن گریه کنند / احظ و اعشی و حسان و حسن (ص ۴۲) نوحه سراپیم بر او چنانچه بر اطلال/ نوحه سراپی نماید اعشی باهل/ هر سو گردم اینا منازل سلمی/ گویم و گریم چنانکه ارم و ابل (ص ۳۳) دولت ایران زفر کلک او و تیغ او زود باید آرزویی را که در دل داشت دیر (ص ۲۷) سموم قهرش سم یدوقق الکفار/ نسیم مهرش عین مزاجها کافور (ایرج، دیوان، ص ۲۵)

۲. «گرچه در پنج زبان افصح ناسم دانند/ به علی من کرتم شیوه گفتار کنم» (دیوان ایرج، ص ۳۸) یا «عالم پنج زبان، صاحب خط، مالک ربط/ اجماع این همه اوصاف شدن آسان نیست» (دیوان ایرج، ص ۱۷۰)

۳. «به خط و شعر به هر کس گرامتی برسد/ از این سپس همه تاوان اوبه گردن من/ دهم به پارسی و تازی امتحان که بسی/ کشیده ام پی تحصیل این دورنج و محن» (دیوان ایرج، ص ۴۱)

مختلف را به عهده می‌گرفتند، از جمله اقشار طبقه خواص هستند «بر آن دو طایفه شاهزادگان و سادات عظام، باید خوانین قاجار را هم افزود، اینان، هر روز زاد و ولد میکنند، واضح است مخارج عیال و اطفال آنها از کجاست.» (اندیشه ترقی و حکومت قانون، آدمیت، ص ۲۹) ایرج یکی از شاهزادگان قاجار و درگروه خواص و وظیفه خور دربار بوده است: «ممررا منصب وادرار است از دولت ومن/بایدم قطع یدازمنصب وادرار کنم» (دیوان، ایرج، ص ۳۸) یا اینکه «در ۱۹ سالگی سرودن قصاید اعیاد از سوی مظفردالدین میرزا به او واگذارشد. امین الدوله او را منشی مخصوص خودگردانید. پس از مدح میرزا علی اصغرخان امین السلطان اتابک ماهی ده تومان از درآمد دولت مقرر می‌گرفت»<sup>۱</sup> (از صبا تا نیمه، آراین پور، ص ۴۹۳) پس، او جزء طبقه اقلیت نسبتاً ثروتمند جامعه است و از این نظر با شاعران دیگر مشروطه متفاوت است.

۲-۱- جهان بینی ایرج: آرای دکارت، نیوتن و داروین، در رواج دانش نو و اعتقاد به علوم طبیعی در این دوره بسیار مؤثر بود. «کنت دو گبینو»، «امیل برونه» و «ملالاله زارهمدانی» کتاب «گفتار در روش به کاربردن عقل» دکارت را تحت عنوان «کتاب دیاکرت» یا «حکمت ناصریه» در سال ۱۲۷۹ ه.ق. به فارسی ترجمه کردند. آرای «نیوتن» به وسیله «اعتضادالسلطنه» تحت عنوان «فلک السعاده» به فارسی ترجمه شد (ایرج میرزا قصیده‌ای در مدح اعتضادالسلطنه وزیر معارف دارد: دیوان، ایرج، ص ۱۰) کتاب «اصل انواع بنا بر انتخاب طبیعی» داروین به نام «جانورنامه» به وسیله «میرزاتقی خان انصاری کاشی» طیب و معلم دارالفنون، به سال ۱۲۷۸ ه.ق. به فارسی ترجمه شد. تأثیر عقاید دکارت و قوانین فیزیکی نیوتن و اصول طبیعی داروین خیره کننده است.

چون دوره مشروطه دوره گذار است و جامعه در وضعیت بحرانی قرار دارد، در جهان بینی‌ها تناقض هست و این خصلت چنین دورانی است؛ دورانی که در جهان بینی مسلط جامعه بر اثر عوامل مختلف شکست وارد آمده و در اعتقاد عمومی نسبت به آن عقاید، شک و حاصل شده است؛ ادامه بحران، شک در فرهنگ کهنه را بیشتر میکنند و از سوی دیگر چون جامعه دستخوش دگرگونی طبقاتی است و طبقه در حال رشد جدید هم چون هنوز به مرحله کمال و استقلال نرسیده، از قدرت کافی برای نشر فرهنگ خود برخوردار نیست و از

۱. این اتابک مدتها صدر اعظم ایران بود، صدارت ناصرالدین شاه را در هنگام ترورش او بر عهده داشت، پس از مرگ او به درخواست واصرار آزادیخواهان مظفردالدین شاه او را از صدارت عزل کرد و او از ایران خارج شد، سرانجام هنگام دشمنی محمد علیشاه با آزادیخواهان دوباره او را که شدیداً وابسته به روس بود به ایران فراخواند تا به پایمردی او دست به سرکوب مشروطه خواهان بزند اما گرفتار غضب و خشم مردم گردید و به دست عباس آقا صراف تبریزی هنگام خروج از مجلس ترور شد. عامل بسیاری قرض های دربار از بانک های روس وانگلیس و فساد مالی واداری دربار قاجار او بود و به شدت مورد خشم مردم، چنین موجودی ممدوح برخی شاعران از جمله ایرج و بهار بوده است.

اینجاست که اجزای هر دو جهانبینی نو و کهن در ذهن افراد جامعه حضور دارد. به همین دلیل است که در دیوان ایرج، به عنوان نمونه، هم مدح و منقبت امامان وجود دارد و هم نقد سنتهای دینی.

۲-۲- پایگاه اقتصادی ایرج: در بررسیهای جامعه شناسانه، اقتصاد «یکی از طرق متعددی است که انسان برای کسب درآمد پیش میگیرد؛ یکی کار میکند و یکی زور میگوید و دیگری از امتیازات ویژه برخوردار میشود.» (فلسفه و علوم انسانی، گلدمن، ۱۰۶) در جامعه‌ای که یکی از مشکلات مهم و اساسی آن، اقتصاد است و بیش از نود درصد مردم آن، به قول خود ایرج گرفتار معاش هستند؛<sup>۱</sup> سخن گفتن از رفاه اقتصادی نسبی است. به این معنی که ممکن است، شاعری چون ایرج در مواضعی از اشعارش از فقروتنگدستی نالیده باشد، اما بی تردید، فقرا و با فقرا کثرت مردم؛ عنی طبقه اجتماعی مقابل، یکسان نیست چنانکه ایرج از قول بهار، در پاسخ شعری که از او در مجله، چاپ شده گفته است: «اسم نان بردم و گفتم تو [بهار] که نان دگران / همچونانی که خورد حضرت والا [ایرج] نشود» (دیوان ایرج، ص ۱۱۶) لزوماً بر خورداری ایرج، از ثروت اجتماع بسیار بیشتر از طبقه اکثریت بوده است و آنقدر بوده که با قوام به سفر پرهزینه فرنگ برود. قرائن متعدد در دیوان ایرج از تجملگرایی او حکایت دارد «نه زور سود داد و نه زاری علاج کرد / آری زراست زرگره از کار بازکن» (دیوان، ایرج ص ۷۱)<sup>۲</sup>.

### ۳- خشم و خروش

این بخش در پی یافتن پاسخ به سؤالات زیراست؛ آیا خشم و خروش حاکم بر دیوانهای اشعار شعرای مشروطه، متأثر از طبقه اجتماعی این شاعران است؟ آیا شعر همه شاعران دارای چنین خشم و خروشی است؟ آیا روح اعتراض، در جامعه وقت وجود داشته و آیا چنین روحی بر ادبیات هم سایه افکنده است؟ خشم و خروش و اعتراض صریح و آشکار در شعر این دوره چه ارتباطی با جهانبینی و آرمانخواهی شاعران دارد؟ اصولاً در ادوار پیشین ادب در ایران اعتراض صریح و همراه با پرخاش وجود ندارد بلکه همواره زبان، کنایه آمیز و ایهام دار بوده است؛ این ویژگی عصر مشروطه، برخاسته از کدام عامل طبقاتی است؟

۱. «تهی دستان گرفتار معاشند/ برای شام شب اندر تلاشند/ از آن گویند گاهی لفظ قانون / که حرف آخر قانون بود نون (ص ۱۲۱)»

۲. «...فرش ها داشتم همه زر تار/ میل ها داشتم همه زرین/ میز ها خوب و پرده ها مرغوب/ حوضم از سنگ و آینه سنگین/ دف و نی بی حساب در تالار/ خم می بی عدد به شیب زمین/ جامه های دیم خز و سنجاب/ جام های میم همه سیمین/ اسب ها در طویله ام بسته / همه را پای بند و رشمه وزین/ در قشنگی کتابخانه من / شده همچون نگار خانه چین/ طبخ مازندرانی و رشتی / سفره ام را نموده عطر آگین/ چشمم از خواب ناز نگشودم / جز به روی بتی چو حور العین...» (دیوان ایرج، ص ۲۰۱)

خشم و خروش که صریح‌ترین تجلی اعتراض است،<sup>۱</sup> از نظر اجتماعی، دارای دلایل متعددی است که یکی از آنها تغییر در سطح آگاهی مردم وقت است؛ دلیل دیگر اوضاع نامساعد کشور، در آن مقطع تاریخی از چشم‌اندازهای مختلف است؛ نخست از منظر اقتصادی که ملموس‌ترین بخش برای مردم است. (ایدئولوژی مشروطیت، آدمیت، ۲۱)<sup>۲</sup> اوضاع سیاسی، بهتر از وضع اقتصادی نبود، ظلم و جور شاه و وزیر و حاکم و والی بیداد میکرد. در اثر شکست‌های پیاپی از بیگانگان بخشهایی از کشورمان از پیکره میهن جدا شده و غرور ملی ایرانیان جریحه دار شده بود. از منظر اخلاقی، جامعه گرفتار انحطاط شدید بود و نامنی و بی‌توجهی به معیارهای اخلاقی، گریبانگیر جامعه بود؛ به طوری که نویسنده انگلیسی به نام «رابرت گرانث واتسن» در کتاب «تاریخ قاجار از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸» از این اوضاع یاد میکند. (تاریخ قاجار، رابرت واتسن، ۲۰)

موارد فوق، میل به دگرگونی و تحول را از آرزوها و آمال مردم میساخت و سبب میشد که روح اعتراض، عمده‌ترین روح حاکم بر دوران به شمار آید. اعتراض به اشکال مختلف تجلی می‌یافت؛ ترور، شدیدترین جلوه این اعتراض بود. حاکمان برای حفظ وضع موجود و مردم برای آرمانهای انقلابی خود. ترور، انقلاب خونین و کودتا خلاصه بخشی از تاریخ مشروطه است. قتل «میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، ملک‌المتکلمین پدر مهدی ملکزاده، سید جمال واعظ پدر جمالزاده و سید بهبهانی» از رهبران شکلگیری مشروطیت مواردی از ترورهای آزادیخواهان است. «یک پیشامد دلسوزی در آغاز ولیعهدی محمدعلی میرزا کشته شدن میرزا آقاخان و حاجی شیخ احمد روحی و حاجی میرزا حسن خان خبیرالملک بود که هر سه رای کجا در تبریز کشتند.» (تاریخ مشروطه، کسروی، ۱۵۶) ترور ناصرالدین شاه، سوء قصد نافرجام علیه محمدعلی شاه در دوشان تپه، ترور اتابک (امین السلطان) و شجاع نظام از موارد ترور وابستگان به دربار است. نارضایتی عمومی و طغیان و خروش آرمانخواهان‌ای که در آن عهد وجود داشت، بر عرصه شعر این دوره هم سایه افکنده است.

نکته‌ای که در ارتباط با خشم و خروش آن دوران شایان ذکر است، ارتباط آن با صراحت لهجه است که عامل غایب سخنوری در اغلب ادوار ادبیات فارسی است. فقدان کاربرد کنایه و ایهام و مجاز و یاتمثیل و فابل و پند و اندرز در اشعار آن دسته شاعران که شعرشان دارای ویژگی خشم و خروش است؛ از جایگزینی عنصری بلاغی با عنصر دیگر نشان دارد. در این ویژگی ساختاری هم می‌بینیم با اینکه جامعه کنایه و ایهام و مجاز و ... از پیکر زبان خلع

۱. نمونه دیگر تجلی اعتراض بهره‌گیری از طنز است که به استعداد طنزی گوینده مربوط است و کاربرد آن، متغیری از ویژگی فردی آفرینشگر محسوب می‌شود.

۲. پیشتر به اشعار ایرج درباره «تان» اشاره شد: «از آن گویند گاهی لفظ قانون / که حرف آخر قانون بود نون» (۱۲۱)

میشود، جامعه زیبا و برازنده دیگر جایگزین آن نمیشود و از این جاست که شعر این دوره، عریان به نظر میرسد و غالباً منتقدین آنرا شعارگونه و نظم توصیف میکنند و این خصوصیت در ارتباط با مسأله جهان بینی شاعران توجه پذیر مینماید، در این زمان برخی شاعران چون عارف بیشتر مشغول تخریب جهان بینی پیشین خود بودند، بدون اینکه به جایگزینی جهان بینی نو پردازند. گفتنی است شاعری مانند عشقی که دارای جهان بینی نوی نسبتاً عمیقتری است، بیشتر عناصر زیبایی شناسی نو هم به شعرش وارد کرده و کسی نمیتواند شعر او را به عنوان شعر شاعری و عریان ارزیابی کند و هر مخاطبی جنبه های نوگرایانه اشعار او را درک میکند و لو اینکه تاکنون به دقت آن جنبه ها مورد ارزیابی قرار نگرفته باشد؛ اما شعر شاعرانی مانند عارف یا نسیم بیشتر به عریانی متهمند. بهار هم که دربند همان تمثیل و پند و اندرز و کنایه و ایهام سابق است و عملاً در هیچ حوزه ای چه بلاغی و چه انواع ادبی و چه خیال، دخل و تصرف قابل توجهی انجام نداده است؛ از خشم و خروش و صراحت هم در شعر او اثری نیست.

**۳-۱ دلایل اجتماعی حضور خشم در اشعار:** خشم تجلی اعتراض و اعتراض حاکی از عدم تطابق آمال و آرزوها با وضع موجود است و حاصل آن حرکت به سوی وضع مطلوب است و جامعه را در وضعیتی پویا قرار میدهد. «آرمانهای ملی و ایدئولوژیها هستند که نیروی تحرک دارند و جامعه ها را تکان میدهند.» (اندیشه های میرزا آقاخان، آدمیت، ص ۸۷) در این دوره آرمان بسیاری از مردم ترقی بود: «چه هر جای آمد ترقی پدید / بد از سایه اعتراض شدید/ خردمند از این گفته شادان شود/ که گیتی بدین گونه بآدان شود» (همان، ص ۲۳۱) «آرمانها همیشه حالت مطلوب دارند و با واقعتهای اجتماعی در تعارضند.» (جامعه شناسی ادبیات، گلدمن، پوینده، ۲۰۲)

یک دلیل دیگر حضور یا عدم حضور خشم و خروش در شعر شاعران این دوره به هنرپذیران مربوط است؛ «اهمیت گروههای هنرپذیران در تاریخ هنر چنان است که به قول هاووزر (HAUSER) باید اختلافات سبکها و سایر تحولات هنری را بیشتر در وضع این گروهها جست تا در ملیت هنرمندان یا سنن مراکز هنری.» (جامعه شناسی هنر، آریان پور، ص ۱۷۲) به این ترتیب که در اثر تحولات ذهنی و اجتماعی در این دوره، مخاطب ادبیات، یعنی همان قشر هنرپذیران، «از گروه خواص، به گروه عوام» تغییر یافت و بدیهی است اثری که برای مردم به وجود میآید، باید منعکس کننده دردها و مطالبات عمومی آنان باشد. بنابراین آثار و اشعار هنرمندان و شاعرانی که خود قربانی ظلم و جور حکام واقع شده

بودند، بیشتر تجلیگاه اعتراض و خشم باشد. چنانکه شلر میگوید؛ اصولاً هنر عوام یا نزدیک به عوام، تجلیگاه مبارزهٔ پایان‌ناپذیر آنان در برابر خواص است و این مبارزه در ادواری مانند دورهٔ مورد بحث ما تجلی آشکارتری دارد؛ از آن جا که در چنین دورانی جابجایی طبقات در جریان است؛ طبقهٔ نو که در مرحلهٔ بالندگی قرار دارد، به جای طبقهٔ کهنه که رو به اضمحلال و در حال انحطاط است، در حال جایگزینی است. در چنین شرایطی طبقهٔ نوخاسته به جهت نیازی که به نیروی عوام دارد با آنان متحد میشود و لذا هنر و ادبیات عوام فرصت بروز مییابد و در این فرصت آن تقابل و مبارزهٔ پایان‌ناپذیر که به حسب شرایط به صورتهای مختلف بروز میکند، به شکل خشم و خروش تجلی مییابد و ما این نمود را در ادبیات این دوران مشاهده میکنیم.

براساس تقسیم بندی شلر، اصولاً هنر مربوط به عوام دارای خاصیت پویایی است و معتقد به ثبوت و انجماد نیست؛ یعنی تغییر طلب است. پس هرچه هنری مردمی تر باشد؛ این آرمانخواهی و تغییر طلبی میل به ساخت آفرینی، بیشتر میشود. البته چون طبقهٔ جدید در مراحل ابتدایی تکوین خود قرار دارد و در حال نضج است، قدرت کافی، برای رویارویی با طبقهٔ مقتدر حاکم ندارد، بنابراین به مبارزه‌ای نابرابر تن میدهد و برای رسیدن به آرمانهای خود به انواع از جان گذشتگی میپردازد. این یکی دیگر از دلایلی است که خشم و خروش و دعوت به مرگ و خون و شهادت مضمون مکرر و ویژگی مشترک تمام دیوانهایی است که در دورهٔ مشروطه سروده شده‌اند و گوینده و مخاطب مردمی داشته‌اند و به درجات، از برخی عناصر جهانی‌بینی نو و نقد سنتها برخوردار بوده‌اند.

مبارزه در جایی معنی مییابد که اعتقاد به تغییر و دگرگونی بر پایهٔ قوانین علی و معلولی وجود داشته باشد و این اعتقاد به طبقهٔ اکثریت متعلق است. طبقه‌ای که به «شدن» معتقد است و برای آن دست به اقدام عملی و «مبارزه» می‌زند. براساس نظریهٔ «شلر» عامه، به فلسفهٔ «عملگرا» یعنی همان پراگماتیسم معتقدند و برای حل مشکلات هستی، اقدام عملی را لازم می‌شمرند و این «مبارزه» بخشی از آن «الزام به اقدام عملی» است.

۱. بر اساس طبقه بندی شلر، جهان بینی طبقهٔ پایین دارای ویژگی های زیر است: ۱- پیش گرایی (توجه به آینده) ۲- تأکید بر شدن (تغییر طلبی) ۳- تصور علی دربارهٔ جهان (جهان بر اساس قوانین علیت دگرگون می شود) ۴- واقع گرایی فلسفی (جهان واقعیتی مسلم است) (realism) ۵- ماده گرایی ۶- تجربه گرایی (empiricism) ۷- مصلحت گرایی (فکر وسیلهٔ حل مشکلات عملی است) (pragmatism) ۸- خوش بینی به آینده ۹- تفکر دینامیک ۱۰- جستجوی تناقضات هستی ۱۱- تأکید بر نفوذ محیط (آریان پور، ص ۴۹)



۳-۲- **خشم و خروش در دیوان ایرج:** در دامنه ترکیبات شعر ایرج، سی و پنج ترکیب انقلابی - حماسی وجود دارد که معادل ۲/۱ درصد کل ترکیبات (۱۶۴۳) اوست. در حالیکه ترکیبات محتوی مفهوم غنایی «۲۶۲» ترکیب است که معادل ۱۵/۹۴ درصد از کل ترکیبات (۱۶۴۳) اوست.

معتراضانه در اشعار ایرج	ترکیبات عاشقانه در اشعار ایرج
تیغ مملکت گیری، گرگ خونخوار هزاران یوسف، تیغ آبدار، تن معاند، گرز آهنین، دیده بدخواه، جان عدو، جنگجوی ترک سلحشور، مادر خونین جگر، فرزانده لوابی، اسفندیار رویین تن، قوی بازو، نعش اکبر در خون تپیده، پیاده‌های سپاهی، جهاد اکبر، وزیر جنگ ملک جم تیغ شرربار، شیر قوی پنجه، اعدای ملک، بچه ژاندارم، قشون ولهلم، بازوی توانا، جوان دلیر، دل جنگی، مردم، دست انقلاب، شمر بی دین، بی اسلحه، مرد سپاهی، مرد سلحشور، انقلاب ادبی، هر لشکری شاه دوست، شیر نر، جوان پهلوان، سر بی تن، نشان بیرق ایران،	زلف پریشان دراز، طره فرخورده کوتاه، زلف مشک فام، یار با وفای من، ساده دل، زلف سمن بار، لعل شکرخند، عروسی ماه رخسار، ساقی سیم بر، آه عاشق، حسرت آهو روشن، شیفته دل، بچه حوری و غلمان، دل حزین رخ خوب یار من، رخ خوب آفرین، دل یار دل نشین، تاریخ های همچو لب شیرین، صف مه رویان، مشک تر، آشیان مرغ دل بی نوای ما، عاشق درست، ترک ختایی، یارجانی، دل محنت چشیده، روی نکو قمر طلعت فرشته نهاد، دلشاد، روی نکو، لبهای قشنگ خوشگل، خو برو نگاری، قمر طلعت، گل رخ، وفای گل رخ، گل سرخ، گل خوشبو، منظر زیبا، گل روی نگار باوفا، پروانه عاشق منش، دو چشم چون ستاره نوربار، شاعر پسند کودک، دل نازک، عاشق بی خرد ناهنجار، دلگرم، دل آغشته به خون، خوش دل، من دل باخته، زیبا پسر،...چو قرص قمر، زیبا پسر، دو قرص مهر و ماه، بتی چو حورالعین، خادم مه وشی، روی و خوی هر دونکو، تعیش دیرین، سیه چرده، شیرین لب، تنگ دهان، موی میان، دل سیاه، بددلی، خوش حرکات، شکر لب، لب عاشق بی دل، هوس بد، موی مشکین، دو موی سیاه، نخل بلند، گیسوان زرین، کلید محبس دل‌های مستمندین، شوخ پسر، لب لعل، روی چو ماه نخب، عارض تر، رخ همچو قمرت، سر زلف دل‌آرای زلف سیه، دو چشم سیه، خال لب لعل، دورخ چون سرخ گل، دولب شکر بار، دل زار، جفت سبیل، سراین پاره دل، نرگس شهلا، موی سیه، روی سفید، گلناری گلنار، بت عیار، سیه چشم، چشم سیاه، خم آن زلف دوتا، چشم سیاه، حسن عجبی، حسن خداداد، شیرین حرکات، خوش لب، خوش دهن، وصل رخ دوست، در د دل عاشقان، لعل جانان، رخ صاف بتان، آفت جان کسان، عشق بتان، بت بسیار نازکن، پا از گلیم خویش فزونتر دراز کن، خط مشکین، ترک ناز کن، ترک نازکن، چشم نکو، دل پاکیزه تر از جامه شیخ نمازکن، طفلی چو تو بر دایه نازکن،

هوای روی بتان، سودای آن زلف چو زنجیر، آغوش جانان، نشان  
 نرگس مخمور، نسرين تن، سروقدان، دختران ماه غبغب، خواهر بی  
 معجرش، بی وفائیهای شیرین، یار دمساز، جان شیرین، ماه رخسار،  
 یار زیبا، ماه تابان، شکر دهن، شیرین شمایل، غم دوست، بچه  
 خوشگله، بتی شیرین و شنگول، عشق خد خوب، قد موزون،  
 بهشتی حور دختران ماه غبغب، تازه گل آتشمشک بوی، روی تر،  
 ماه رخ، طلبکار هم آغوشی، شکل مه یک شبه، رخ تابنده تراز آفتاب،  
 هوسهای فزون از شمار، مهین دختر خالوی ماه، رخ شاداب، طرفه  
 غزالی، روی نکو، غنچه سرخ چمن فرهی، خال دلآزای رخ کاینات،  
 بوسه شیرین، غصه هم چشمی آهو، روی چو گل، نوش لبی، می  
 نوش، شهد زیاد، آن پسر حورزاد، لب لعل، زهره طنناز، موی نرم، رخ  
 فرخ، طرفه دلی، سرو سیمای فرح زای من، فرح افزا سرو سیمای  
 من، بینی همچو قلم چینی، کف نرم، کفل چاق، شکم بی شکن  
 صاف، سینۀ صاف تر از آئینه، آهوبره، گل خوب، خوب رخ، کف  
 سیمین، موش گرفتار در آغوش تو، شکم صاف، سینۀ سیمین، لب  
 شیرین، چهره خندان، خوب رخ، لب گلنار، منع بتان، آتش مهرباد  
 افروخته، مرغ رمیده، قد چون سلسله، دل عاشق، عاشق بیچاره،  
 دختر بکر، حسن بلاعشق، لب لعل، لذت بسیار، رخ روشن، نایب هم  
 قد تو، خوب رخان، سیم رخ، سیم ساق لعل لب، چشمۀ چشم زلال،  
 خادمۀ بوالهوس، نغمۀ جان پرور رامش گران، مصنوع ظریف، روی  
 بهشتی، سینۀ سیمین، دخترک باجمال، تار دو گیسو، دل روشن،  
 غمزۀ خوبان، لاله عذار، چشم سیاه، سر زلف و بناگوش چو ماه،  
 شوخ پسر، کشتن عاشق شربت شیرین، دل افسره، شعلۀ چشمان  
 شرربارشان، دل پر بار، تن همچون بلور، عشق خوبان، ناز خوبان، گوشه  
 دهلیز دل، نازهای رنگ رنگ جورجور، نازهای سرخ و پرتاووسی و  
 سبز و بخور، نازهای ناشی از عقل و جنون، ناز آلوده به عطراشتیاق،  
 ناز قاطی گشته بابوی فراق، ناز قدری زبر، ناز پرلطیف، ناز روی میز،  
 ناز توی کیف، ناز سوسن عنبر، ناز قصیل، ناز باید چیدنش پایین در،  
 ناز باید هشتتنش بالای سر، ناز کار خوب رویان وطن، ناز بت رویان  
 تفلیس و وین، هرگونه ناز زبر و صاف، من بیدل، بوسۀ بی سوسه،  
 نازک بدن، راه عشق گلرخان، نوش لب، تاز عاشق، رفیق دختر  
 همسایه، لعل لب، عاشق دلسوخته، نوگل، گل رعنايي، عاشق

معشوقه پرست، نیکی خاص، عاشق بی چاره، خوبروی، دهن ملیح،  
دل خوش، چهره خوب خود، روی چو گل، طفلک شیرین زبان، رخی  
سپید و سرخ، دو چشم برق زن

چنانکه در جدول فوق دیده میشود، دو دسته ترکیبات مقابل در شعر ایرج، اختلاف اساسی دارد و غلبه با ترکیبات غنایی است. علاقه او به «غنا» در شخصیت و روحیه او هم ریشه دارد: «مدفن عشق جهان است اینجا/یک جهان عشق نهان است اینجا» (دیوان ایرج، ص ۱۵۲) البته در شعر عارف و فرخی هم غنا و تغزل بخش مهمی از اشعار را به خود اختصاص میدهد، اما نسبت آن اشعار به گروه اشعار سیاسی-انقلابی، تقریباً مساوی است، درحالیکه در دیوان ایرج، آشکارا غلبه با عناصر غنایی است. این مورد با منش طبقاتی ایرج همخوانی دارد و از تغافل از روی مصلحت حاکی است. ایرج چنان خود را به اشعار غنایی سرگرم ساخته که گویی هیچ اتفاقی در نیای اطراف او رخ نداده است. چنانکه در ترکیبات فوق مشاهده میکنیم، ایرج در جامعه یک پارچه غرق در اعتراض وقت، مشغول سرودن اشعار غنایی و عاشقانه و شاد بود و بخشی از بهترین و زیباترین اشعارش در همین نوع است، اشعاری مانند زهره و منوچهر که شاهکار او در قالب مثنوی است. در این باره گفته شده روحیه نهیلیسم او، او را از مهمترین رخدادهای عصر دور نگه داشته است: «روحیه نهیلیسم ایرج او را به کناره گیری از مهمترین حادثه روزگار خویش وامیدارد» (شرح آثار ایرج، باشی، ۳۳۶) چنانکه انگلس میگوید: «کیش لذت وسیله گریز افراد مرفه و درعین حال آگاهی بود که نه با وضع موجود نبرد میکردند نه بدان تسلیم میشدند و نه آن را تحمل میکردند» (بررسیها درباره جهان بینی، طبری، ۲۹۷).

ایرج در زمره طبقه خواص قرار دارد. بطور کلی جهان بینی خواص دارای ویژگیهای کاملاً متفاوت با طبقه عوام است؛ خواص به دلیل بی نیازی از کار عملی از «واقعیت» دور میشوند و ساکن کاخ خیال میگردند، آنان از سرتفنن به کارهای نظری میپردازند و به جای پرداختن به «مای اجتماعی» که برگرفته از «واقعیت جامعه» است به «من فردی» و در قالب اشعار غنایی میپردازند.

این «واقع گریزی» که در مورد ایرج سبب میشود خود را سرگرم سرودن اشعار غنایی کند؛ دلایل طبقاتی هم دارد. هر طبقه دارای مراحل سیر طبقاتی است به این معنی که یک طبقه جدید از خارج بر جامعه تحمیل نمیشود بلکه جزیی از طبقات پیشین است و از دل آنها خارج میشود. با تحول هر طبقه، دنیای اندیشه و نظر و جهان بینی آن طبقه هم از

مراحل مختلف میگذرد. در ابتدا طبقه نوحاسته در مرحله تکامل قرار دارد و لذا خوشبین و امیدوار است و چون واقعیت جاری را به سود خود میبیند، واقع بین است و در چنین شرایطی هنر این طبقه دارای رنگ و بوی حماسی و شور و شوق و مبارزه است. در این زمان است که این طبقه برای رسیدن به ظفر نهایی به نیروی عوام نیازمند است و لذا به مقولات موردپسند عوام توجه میکند؛ این مورد هم سبب رشد هنر عوام میشود و هم به واقع بینی که جهان بینی عوام است، بیشتر فرصت تجلی در هنر داده میشود. بنابراین در این مرحله هم هنرمند و هم هنرپذیر، مردمی است و لذا زبان، سلاقی و هنر عوام در هنرخواص فرصت بروز مییابد.

پس از این مرحله طبقه نوحاسته تثبیت میشود و از عوام روی برمیتابد. عوام که به اعتماد وعده آن طبقه با آنان همراهی کرده بود، در پی عدم تحقق وعده‌ها از آن طبقه جدا میشود و در این مرحله طبقه تثبیت شده از واقع بینی عوام فاصله میگیرد و به انتقاد آن طبقه هم میپردازد. از این پس مرحله انحطاط و سپس سقوط این طبقه آغاز میگردد. ایرج در طبقه‌ای قرار دارد که در مرحله انحطاط است و لذا از «واقعیت» که برای این طبقه ناخوشایند هست، گریزان است و به جای پرداختن به واقعیت‌های اجتماع به اشعار غنایی که بیانگر من فردی است، میپردازد. به عبارت دیگر، ایرج، در مقطعی از تاریخ قاجار قرار دارد که طبقه اجتماعی مسلط و بارز جامعه که او هم متعلق به همان طبقه است در جریان سیر تاریخی خود، در مرحله زوال و انحطاط قرار گرفته است و مبارزه برای سقوط آن طبقه را دیر زمانست که اشناری از طبقه مقابل آغاز کرده‌اند، لذا در مراحل سیر ضروری طبقاتی، طبقه مقابل در مرحله بالندگی و رشد قرار دارد و طبقه‌ای که در این مرحله است، الزاماً به واقعیت که موافق حال اوست، خوشبین است و لذا هنر او هم، بر واقعیت منطبق است و خلاق وزنده است و رنگ مبارزه و حماسه دارد چرا که در حال رشد و حرکت به سوی کمال است و حرکت و مبارزه، لازم و ملزوم یکدیگرند و لذا حماسی بودن خصلت چنین هنری است، از اینجاست که شعر عشقی نقطه مقابل شعر ایرج است. طبقه مقابل یعنی همان طبقه ایرج در مرحله انحطاط قرار دارد و لذا از «واقعیت» گریزان و عاری از مبارزه و حماسه است. در اینجا منظور از حماسه، نوعی از شعراست که انعکاس دهنده «نبرد» برای آفریدن ساخت جدید اجتماعی یاسیاسی است؛ چنان که حماسه‌های ملی هم نبرد قومی را برای آفرینش یا ثبات ملیت رقم میزنند - از این جاست که دیوان ایرج را فاقد مؤلفه‌هایی که در دیوان عشقی و عارف و فرخی و لاهوتی است، می‌یابیم. البته شعر ایرج به تبع شرایط بحرانی جامعه وقت و به اقتضای سیر تحول و دگرگونی سریع طبقات، دستخوش سیر و تحول در محتوا و فرم شده است و اشعار دوره اول و دوم زندگی او همسان نیستند، بعلاوه

در اشعار دوره دوم هم هرچه به سقوط قاجار و اواخر عمر خود نزدیک میشود، تحولات در زبان و ساختار شعرش بیشتر به چشم میخورد و شعرا و به جهت آمیختگی باهنر طبقه عوام، از شور و گرمی و زندگی خاصی برخوردار میگردد، زندگی و شور در این ابیات به وضوح ملموس است: «بگو بشنو ببین برخیز بنشین/ تو هم مثل منی ای جان شیرین» (ص ۸۵) «زار و حزین مویه کنان مو کنان/ کرد سر عجز سوی آسمان/ کای تو کننده در خیبر زجای/ برکنم این بارکش از تیره لای» (دیوان ایرج، ۱۴۸) «بود میانشان سر من گیرودار/ همچو دو صیاد سر یک شکار/ فرفره سان چرخ زنان دور خود/ شایق جان دادن فی الفور خود» (دیوان ایرج، ص ۱۳۰) هرچند این گرمی «درطنزها و هجویات وی گاه به صراحت و رکاکت می انجامد» (ادبیات معاصر، روزه/ ۳۰۱).

**۳-۳- مقایسه ایرج با دیگر شاعران از منظر خشم و خروش:** در شعر «عارف»، نسبت اشعار غنایی به حماسی تقریباً برابر است؛ یعنی در دیوان عارف، خشم و خروش ۱۰/۶۸٪ و ترکیبات غنایی ۱۰/۴۶ است، بنابراین شعر او همزمان غنایی و حماسی است.

در شعر فرخی یزدی، ترکیبات غنایی ۱۴/۴۲٪ و ترکیبات حماسی ۱۱/۹۵٪ است؛ یعنی در اشعار او، غنا با اختلاف اندک بر حماسه غلبه دارد. (رساله تأثیر تحولات سیاسی مشروطه بر شعر شاعران این دوره، اسدی، صص ۲۵۷-۳۰۰) در شعر عشقی، ترکیبات غنایی هفتاد و پنج مورد است؛ یعنی چهار و هفتاد صدم درصد (۴/۷۰٪) و ترکیبات حماسی یکصد و نود و نه عدد است که معادل دوازده و نیم (۱۲/۵٪) درصد است. این ترکیبات در صفحات ۱۷۰ الی ۲۰۰ ذکر شده است.

در جدول زیر ترکیبات خشم‌آگین شعرا ایرج میرزا، در کنار همین گروه از ترکیبات شاعران دیگر آمده است و اختلاف آن با دیگر اشعار آشکار است؛ چنانکه میبینیم شعر ایرج کمتر از همه از این ویژگی برخوردار است و شعر عشقی بیش از همه.

دیوان ایرج	ترکیبات مفید خشم و خروش در دیوان عارف	ترکیبات مفید خشم در دیوان عشقی
تیغ مملکت گیری، گرگ خونخوار هزاران یوسف، تیغ آبدار، تن معاند، گرز آهنین، دیدۀ بدخواه، جان عدو، جنگجوی ترک سلحشور، مادر خونین	دامان انقلاب (۲بار)، مرد انقلابی، دور انقلاب، شهر انقلاب کن، یک انقلاب خونینی، طرفدار انقلاب، دامان انقلاب، (۲بار)، مرد انقلابی، دور انقلاب، شهر انقلاب کن، نعره یامرگ یا آزادی،	دیدۀ خونبار، آلت قتاله چشمهای لنین، سرخ گوشت بیرق خون، یک قطعه آتش خونین، خون پلید، دو شیشه سرخ، خون خائنین، تقاضا عید خون، تیغ و دست خونی دل خونین شده فرش سرخ دریا، بیرقهای سرخ و آبی، عصر تجدد و

جگر، فرازنده لوایی،  
 اسفندیار رویین تن،  
 قوی بازو، نعش اکبر  
 در خون تپیده، پیاده  
 های سپاهی، جهاد  
 اکبر، وزیر جنگ ملک  
 جم، دست انقلاب،  
 شمر بی دین، تیغ  
 شرربار، شیر قوی  
 پنجه، اعدای ملک،  
 بچه ژاندارم، قشون  
 ولهلم، بازوی توانا  
 جوان دلیر، دل جنگی،  
 مردم بی اسلحه، مرد  
 سپاهی، مردسلحشور،  
 انقلاب ادبی، هر  
 لشکری شاه دوست،  
 شیرنر، جوان پهلوان،  
 سر بی تن، نشان بیرق  
 ایران

مشت معارف، زمزمه چنگ،  
 نوای سه تار، قهقهه قمری و  
 کبک و هزار، نوای تازه،  
 نغمه خسروانی، سرروش  
 آسمانی، نغمه های روح  
 بخش پهلوی، ناله دروغی و  
 فتح جوانان جنگجو، کماندار  
 سخت تدبیر، خسروان  
 عالمگیر، قشون فداکار،  
 بازوی پر زور، سردار نامدار  
 کمان کشیده چو اسفندیار  
 گیو نیو، کشور بی صاحب  
 جم، آیین اسکندری، ملک  
 ساسان، اردشیر غیور دراز  
 دست، بیرق دشمن، خرابه  
 مملکت جم، حمله مصلا،  
 خصم بد اندیش، سر و سران  
 سپه، سرپرست  
 لشکرخویش، مرد با تعصب و  
 غیرت، هنگامه بی هنگام،  
 شعله شمع دلآوری، کشور  
 جمشید، خرابه جم، غمزه  
 کاری، رایت جمهور، زور  
 بازوی جمهور، کشور  
 ساسانی، جشن جمشید،  
 پادشاه عجم، ملک جم،  
 خجسته اردشیر، شهان تاج  
 بخش، خسروان باجگیر،  
 رستم دلیر، ملک کیانی،  
 دشمن دون، ملک کیانی،  
 زبان سرخ، کینه جو  
 فراسیاب، ملک جم، تیغ

بلشویک، بیرق قرمز، قاتل این  
 لاعلاج، خون خلق، دلخونین، دل  
 خونین سپهر دل خون، دل خونین  
 شده، خونین کفن، افق خونین،  
 اوضاع خونریزی، خون سرخ، وصله  
 سرخ هنر کاسه خون، عیدخون دل  
 پر خون، حاشیه سرخ شفق دشت  
 آغشته به خون، خون ریزی بی  
 حساب، شفق سرخ، آلتی خون ریز  
 بیرق آشوب زمزمه سوزناک تار،  
 زاغهای زشت آهنگ بانگ غلغل  
 منکر، نغمه عدالتگین، مهین بیرق  
 ایران، ناله لرزنده وحشت انگیز مشت  
 جماعت، بیرق جمهور، زمزمه  
 عاریت، نوایی هجن، لحن ستیز، ناله  
 زارناله لرزان شده بیرق شیر و  
 خورشید زمزمه زنگ، نهضت  
 ستارخان و باقرخان، کمیته  
 جنگ، خنجرکاری، انقلاب ادباری،  
 انقلاب بدبنیاد، انقلاب تزویری  
 انقلاب اکبیری پدر انقلاب مقدمه  
 انقلاب ایران سرداران قشونی، سپاه  
 میلیون میلیونی، خسرو انعامگیر،  
 کمترین اسیر جهان گیران ایران،  
 عهدگیتی ستانی گردان ایران،  
 جهان گیر اقلیم، عهدگیتی ستانی،  
 لشکر گه عالمگیران، جوانمردان عالم  
 گیر، زادگان خسروکشورگشا، دست  
 اجنبی تجدید فیروزی صدساله زخم  
 مهلک این قوم دژخیم وطن،  
 خسروان جهانگیر ایام چنگیزی،  
 زوربازوی مزدوریان، سلاله قایل

<p>زور          مند، آیین بربری، تیغ حیدری،          مقامات لشکری، حکم زور، یهودان          خیبری، جنگ زرگری، فتنه‌های          مغول و سکندری، طفل انقلاب،          لشکر دشمن، دشمن قوی، نیروی          بازو سران سپه ساز، خصم ملک دارا،          رزمخواه جبلی، عشقی جنگ ملی،          هژبر حمله ور، دلیر وطن، حلقوم          اجانب، شیرنر سگ اجنبی دیده،          خصمدنی، اولاد شمر ملعون، دور          چنگیز دست عدو، سو سیال انقلابی          فشار خصم جنوب ایل بختیاری، تیغ          خصمان حربۀ تکفیر لشسریافتح          وظفر، دل پرداغ مرگ عاشق ناکام          نوجوان مرده، دختر نا کام، سفید          کتانی تازه غنچه بیچیده پیکرش          محکم، تیره خوابگاه عدم، دختر          ناکام، زن ناکام مرده، این بگور جوان          رفتۀ سیه اختر جوان مرده، زن ناکام          مرده سیه مدفن، سپیدکفن، نعش          جگرگوشه، سفید کفن، خداحافظی          جاویدان، داغ دیده پدر، زیرخاک          سیه فام، خاک تیره، بدنام مرده شو،          مرده شوی بی سروپا، آن مرده شوی          ادباری، زیر خاک سیه فام، آن مرده          شوی دل چرکین، کهنه مرده شوی          لعین، زمان کشتن افواج مرده شو،          زنده در مزار، خریدار مرده شوی،          مرده شوی دون، سیه پوش یکی          مادر دختر مرده، عفن و مرده نمابو،          جمجمۀ خلق کهن، مرده دلی، مرده</p>	<p>فریدون، زور آورانی دلیر، نره          شیر، دورۀ باستان، رزم خاک          پاک، قائد شجاع، سر چون          سنگ خارا سخت، دورۀ          کسرا، دشمن فولاد پنجه،          نکو خسرو گیتی ستان، دور          ساسانیان، کشور جم، کشور          دارا، پایۀ جم جایگاهی،          بازوی پر زور، آسمان          قدرقهرمان خیـز،          سردادگستری کبک زخمی،          سیل کوه ساز، سیل کوه          کن، افواج جنایتگران، آهوی          جان شکار دو چشمت به گاه          خشم، ضرب دگر، نیش جگر          خوار خار کاوۀ حداد،          سردارهای مانده ز کاوه          یادگار، کاوۀ حداد، (۲بار) در          فش کاویان، درفش کاویانی          (۲بار ضحاک مار دوش،          چنگیز پی خجسته،          نادر سردار، نادر گیتی ستان،          دکۀ حلاج نامی، نادر ناکام          نامدار، دورۀ ننگین چنگیزی،          دورۀ چنگیزیان، تخم حرام          مغول یا تبار، دور ترک بازی،          ترک خونخوار و سیاوش          ایرانی خط سرخ، سرخی          یاقوت، دل چون لاله، بی نیاز          از همه چیز همچو بلشویک،          دشت بی لاله، لالۀ گلگون و          لالۀ داغدار خون سیاوش،</p>
--	---

<p>سخن، آه دل مرده، دو هزار آیت مرگ، داغ کهن، انجمن خلوت خاموشان بسترخفتن، داروی عدم نو شان مهدآسودن از یاد فراموشان جای پیراهن یکتای به تن پوشان، کله‌مدهوشان، کالبدبیجانی، نوجوان مرده، اندوه جوانمرگی، یگانه دخترناکام، زنده درمزار، خریدار مرده شویان، مرده شوی دون، مردم چومرده استاده ایران، مرده‌برون ازمزار، کالبد بیجانی، بقعه‌چون مقبره، تیره کفن، نوجوان مرده، اندوه جوان مرگی، کفن تیره، تیره کفن، مرده ماتم زده، مزار انوشیروان، خفته در مغاک، شمع مرده، تازه لش، نعش ده ساله پسر، نعش زهم پاشیده‌ایی، نعش وطن، نام مرده، حب مرده، عروس مرگ، دربسته گورستان، انجمن مرده، اتاق انتظار مرگ، زن شومرده هندوی، طفل دو ساله مرده، مرگ طبیعی، شراب مرگ، درآرزوی درک نیستی، مرگ</p>	<p>دشمن خونی خسروان، خون فاسد این خلق، رنگ میمون خون، اجساد بیشماره خون از جسدبرون، خون جوانان وطن، خون خائن، به خاک و خون شناور خویش، خون ریش، سر خونین، دل پر خون، مایه فلاکت و خون جگر، ملت بی خون، سیل خون ریز، انقلاب خونین، چشم خون ریز آبار، تاریخ خونین، خون نجس، امیری تبه کار و خونریز و دون، خون صد سلسله، ترک خونخوار ۲، دلی چو کاسه خونی، رنگ خون رنگ میمون مینو، دربارخون، خون فاسد، هواخواهان خونخواه</p>	
---	--	--



## منابع

- اندیشه ترقی و حکومت قانون (۱۳۵۱)، آدمیت، فریدون، عصر سپهسالار، تهران: خوارزمی.
- اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی (۱۳۵۷)، آدمیت، فریدون، تهران: پیام.
- ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران (۲۵۳۵)، آدمیت، فریدون، تهران: پیام.
- جامعه‌شناسی هنر (۱۳۵۴)، آریان پور، امیرحسین تهران: دانشگاه تهران، انجمن کتاب دانشجویان.
- از صبا تا نیما (۱۳۷۲)، آراین پور، یحیی، تهران: زوار.
- پنج دیدگاه در کشمکش‌های اجتماعی (۱۳۵۴)، آکوف، آلن و تایلر تبریز: نوبل.
- دیوان اشعار، ایرج میرزا (۱۳۵۲)، [محمد جعفر محبوب]، نشر اندیشه، تهران.
- دیوان اشعار بهار، محمد تقی (۱۳۸۲)، براساس نسخه چاپ ۱۳۴۴، تهران: آزاد مهر.
- درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات (۱۳۷۷)، مجموعه مقاله، پوینده، محمد جعفر تهران: نقش جهان.
- شرح آثار و احوال ایرج میرزا دهباشی (۱۳۸۷)، علی، تهران: اختران.
- ادبیات معاصر ایران (شعر) (۱۳۸۱) روزبه، محمد رضا، تهران: نشر روزگار.
- ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت (۱۳۸۰)، شفیعی کدکنی، محمدرضا، تهران: سخن.
- برکران بیکران صبور (۱۳۸۲)، داریوش، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
- برخی بررسیها درباره جهان بینیها در ایران (۱۳۵۸۰)، طبری، احسان، تهران: انتشارات آلفا.
- تاریخ مشروطه ایران (۱۳۴۰)، کسروی، احمد، تهران: امیرکبیر.
- جامعه‌شناسی کینگ (۱۳۴۶)، ساموئل، [مشفق همدانی]، تهران: امیرکبیر.
- فلسفه و علوم انسانی (۱۳۵۷)، گلدمن، لوسین واتسن، رابرت گرانت، احسین اسد پور پیرانفر، تهران: جاویدان.
- تاریخ قاجار (۱۳۴۰)، [عباسقلی آذری]، تهران: بی نام.

## پایان نامه

تأثیر تحولات سیاسی عصر مشروطه بر ساختار شعر شاعران این دوره، فهیمه اسدی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.